

آمد که قرآن را چنان تدریس کند که پس از او هیچ کس نتواند بدان گونه انجام دهد. نافع ضمن نقل این روایت می افزود که ربیعہ می گفته است منظور محمد بن کعب قرظی است و کاهنان به دو گروه قریظه و نصیر گفته می شده است.

### عبدالله بن سعد

مردی از اصحاب حضرت ختمی مرتبت است که در مصر ساکن شده است، عبدالرحمان بن مهدی، از معاویة بن صالح، از علاء بن حارث از حرام بن معاویة از عمویش عبدالله بن سعد نقل می کرد که می گفته است \* از حضرت ختمی مرتبت درباره غذا خوردن و همکاسه شدن با زنی که در عادت ماهیانه است پرسیدم، فرمود با او همکاسه بشو و غذا بخور. عبدالله بن سعد می گفته است \* از پیامبر (ص) درباره نماز گزاردن در خانه و مسجد پرسیدم، فرمود می بینی که خانه من به مسجد بسیار نزدیک است و اگر در خانه نماز بگذارم خوشتر می دارم که در مسجد نماز بگذارم مگر نمازهای فریضه و واجب که در مسجد می گزارم.

### خرشۀ بن حارث

ولید بن مسلم از ابن لهیعه، از یزید بن ابی حبیب، از خرشۀ بن حارث که از اصحاب رسول خدا (ص) بوده است نقل می کرد که می گفته است \* پیامبر فرمودند «هرگاه دانستید کسی را اعدام می کنند در مراسم حاضر نشوید شاید مظلوم کشته شود و خشم خداوند فرود آید و شما را هم فراگیرد».

### جنادة ازدی

عبدالله بن نمیر، از محمد بن اسحاق، از یزید بن ابی حبیب، از مرثد بن عبدالله بزنی، از حدیفة ازدی، از گفته خود جنادة ازدی ما را خبر داد که می گفته است \* همراه هفت تن از بانوان قبیله ازد روز جمعه یی به حضور رسول خدا رسیدیم و روزه داشتیم. پیامبر (ص) ما را به خوردن غذایی که برابر ایشان بود دعوت فرمود، گفتیم روزه ایم، فرمود آیا دیروز هم

روزه داشتید؟ گفتیم نه، پرسید آیا فردا روزه می‌گیرید؟ گفتیم نه، فرمود در این صورت روزه بکشاید و ما روزه گشودیم. سپس رسول خدا برای گزاردن نماز جمعه بیرون آمد و چون بر منبر نشست ظرف آبی خواست و درحالی که مردم نگاه می‌کردند آب آشامید تا به مردم بفهماند که روز جمعه روزه نمی‌گیرد.

## سعید بن یزید ازدی\*

### ابوسعبد خیر انماری

از گفتهٔ اسحاق بن زریق مرا خبر دادند که می‌گفته است \* عمرو بن حارث زبیدی، از ابو عمرو عبدالله بن عامر جهنی از قیس بن حارث عامری برای او نقل کرده است که ابوسعبد خیر در شهر قرطسا<sup>۱</sup> برای ایشان نقل کرده که پیامبر (ص) فرموده است: هفتاد هزار تن از امت من وارد بهشت می‌شوند که همراه هر هزار تن هفتاد هزار تن دیگر خواهند بود که شامل همه مهاجران - یا ساکنان مدینه - و طایفه‌یی از اعراب ما خواهد بود.

## معاذ بن انس جهنی

با رسول خدا مصاحبت داشته و از ایشان احادیثی روایت کرده و سپس ساکن مصر شده است. او پدر سهل بن معاذی است که زبّان بن فائد و کسان دیگری جز او از شامیان و مصریان از او روایت کرده‌اند.

## ابویقظان

از اصحاب رسول خداست. حسن بن موسی از ابن لهیعه، از ابو عُشانه نقل می‌کند که از ابویقظان شنیده که می‌گفته است: «بر شما مژده باد که سوگند به خدا شما با آنکه رسول خدا را ندیده‌اید

۱. نام محلی آبادی از مصر قدیمی است. به معجم البلدان، ج ۷، ص ۵۵ مراجعه شود.

مهر و دوستی شما نسبت به آن حضرت بیشتر از عموم کسانی است که ایشان را دیده‌اند.

## معاویة بن خدیج

با پیامبر (ص) مصاحبتی داشته و از آن حضرت روایت کرده است. با عمر بن خطاب هم دیدار داشته و حدیثی درباره چگونگی مسح از او نقل کرده است. معاویة بن خدیج از طرفداران عثمان بوده است.<sup>۱</sup>

عنان بن مسلم از حماد بن سلمه ما را خبر داد و گفت ثابت از صالح بن حجیر که نام پسرش هم حجیر است از معاویة بن خدیج که اندکی افتخار مصاحبت داشته است ما را خبر داد که می‌گفته است \* هر کس مرده‌یی را غسل دهد و کفن کند و او را تشییع کند و به خاک سپارد برمی‌گردد در حالی که گناهانش آمرزیده شده است.

## زیاد بن حارث صدائی

او همان کسی است که در یکی از سفرهای پیامبر (ص) همراه ایشان بوده و کنار آن حضرت حرکت می‌کرده است و رکابدار بوده است. چون سحرگاه شد پیامبر (ص) فرمودند ای برادر صدایی اذان بگو، او اذان گفت، پس از او بلال آمد که اقامه بگوید، رسول خدا فرمودند آن برادر صدایی اذان گفت و هر کس اذان بگوید همو اقامه می‌گوید، زیاد بن حارث اقامه گفت و رسول خدا (ص) جلو رفت و با مردم نماز گزارد.

زیاد بن حارث سپس ساکن مصر شد و مصریان از او روایت کرده‌اند.

## مسلمة بن مخلد

بن صامت بن نیار بن لوزان بن عبدود بن زید بن ثعلبة بن خورج بن ساعده از انصار مدینه و کنیه‌اش ابو معمر بوده است.

۱. برای آنگهی از خون‌ریزی و سنگدلی این مرد و شتم او نسبت به محمد بن ابی‌بکر به محمد ابوالفضل ابراهیم، تاریخ طبری، ج ۵، ص ۱۰۴ مراجعه فرمایید.

معن بن عیسی از موسی بن علی بن رباح از پدرش از گفته خود مسلمة بن مخلد روایت می کند که می گفته است در چهار سالگی مسلمان شدم! و هنگامی که رسول خدا (ص) رحلت فرمود چهارده ساله بودم.

واقعی می گوید مسلمة بن مخلد از رسول خدا روایت کرده است، سپس به مصر کوچ کرده و ساکن آن سرزمین شده است، او همراه مردم خربت<sup>۱</sup> بوده است و ایشان استوارترین و آماده ترین و پرساز و برگزیده ترین مردم مغرب بوده اند. مسلمة میان ایشان نامور به خردمندی و شرف بوده است. مسلمة سپس به مدینه برگشت و به روزگار خلافت معاویه بن ابی سفیان در آن شهر درگذشت.

## سُرْق

احمد بن محمد بن ولید ازرقی مکی، از هشام بن خالد، از زید بن اسلم، از عبدالرحمان بن بیلمانی ما را خبر داد که می گفته است \* در مصر بودم، مردی به من گفت آیا تو را به مردی از یاران رسول خدا (ص) راهنمایی کنم؟ گفتم آری، او به مردی اشاره کرد. من پیش او رفتم و گفتم خدایت رحمت کناد تو کیستی؟ گفت من سُرْق<sup>۲</sup> - دزدورزیده - ام، من باشگفتی گفتم آیا برای تو که مردی از اصحاب رسول خدایی شایسته است که چنین نامی داشته باشی؟ گفتم چون رسول خدا این نام را بر من نهاده است هرگز آن را رها نمی کنم. گفتم برای چه آن حضرت این نام را بر تو نهاده اند؟ گفت مردی بادیه نشین دو شتر خود را برای فروش به مدینه آورد من آن دو را از او خریدم و گفتم حرکت کن برویم بهای آن را بپردازم، من وارد خانه شدم و از دری که پشت خانه بود بیرون رفتم و با بهای آن دو شتریکی از نیازهای خود را بر آوردم و در خانه خود پنهان شدم و چندان بیرون نیامدم که پنداشتم مرد صحرائشین از مدینه بیرون رفته است. قضا را چون از خانه بیرون آمدم آن مرد همچنان در مدینه بود مرا گرفت و به حضور پیامبر برد و موضوع را به اطلاع ایشان رساند. پیامبر (ص) از من پرسیدند چه چیزی تو را بر این کار واداشت؟ گفتم با بهای آن دو نیاز خود را بر آوردم.

۱. خربت: که به صورت خربنا هم ضبط شده است نزدیک بندر اسکندریه بوده است. یاقوت می نویسد اینک ویران شده و شاخته می شود. به معجم البلدان، ج ۳، ص ۴۱۴ مراجعه شود.

۲. عسلی یوری در متنی الا رب می گوید نام اصلی او حباب بوده است، ابن اثیر هم در اسد الغابه این داستان را آورده است.

فرمود هم اینک به او پرداز. گفتم چیزی ندارم. فرمود تو سُرَق هستی. سپس به اعرابی گفت او را با خود ببر و به بردگی بفروش تا به حق خود برسی، سرق می‌گوید مردم در پی من و اعرابی راه افتادند. اعرابی به ایشان نگریست و گفت چه می‌خواهید؟ گفتند تو می‌خواهی چه کار کنی؟ ما می‌خواهیم تاوان او را پردازیم و او را آزاد کنیم. اعرابی گفت به خدا سوگند هیچ‌یک از شما به لطف خداوند از خود من نیازمندتر نیستید و روی به من کرد و گفت برو که تو را آزاد کردم.

یزید بن هارون و یحیی بن حماد از جویریة بن اسماء از عبدالله بن یزید که آزاد کرده و وابسته منبث بود از گفته یکی از مردم مصر از سُرَق ما را خبر دادند که می‌گفته است \* پیامبر(ص) در قبال گواهی دادن یک گواه و سوگند کسی که طلب‌کار بود داوری می‌فرمود. این سخن یزید بن هارون است ولی یحیی بن حماد که راوی دیگر این روایت است می‌گفت آن حضرت در قبال سوگند و گواه داوری می‌فرمود.

## سَنَدَز

برده آزاد کرده و وابسته حضرت ختمی مرتبت، پاره‌یی از محدثان هم گفته‌اند این شخص پسر سندر است.

محمد بن عمر واقدی از أسامة بن زید لیشی، از عمرو بن شعیب، از پدرش، از پدر بزرگش ما را خبر داد که می‌گفته است \* ابوروح زنباع جذامی برده‌یی به نام سندر داشت، ابوروح سندر را در حال بوسیدن یکی از کنیزان خود دید گوش و بینی او را برید و او را اخته کرد، سندر به حضور پیامبر(ص) آمد، آن حضرت به ابوروح پیام داد و چون آمد او را اندرز داد و فرمود هر برده‌یی را که مثله کنند یا با آتش شکنجه دهند آزاد و وابسته خدا و رسولش خواهد شد. سندر گفت ای رسول خدا درباره من به والیان سفارش فرمای، حضرت ختمی مرتبت فرمود من درباره تو به همه مسلمانان سفارش می‌کنم، هنگامی که رسول خدا رحلت فرمود سندر پیش ابوبکر آمد و گفت سفارش پیامبر را درباره من نگهدار. ابوبکر برای او مقرری تعیین کرد و چون ابوبکر مرد و عمر به ولایت رسید سندر به او گفت سفارش پیامبر(ص) را درباره من پاس دار. عمر گفت خودت انتخاب کن اگر می‌خواهی همان مقرری را که ابوبکر برای تو مقرر داشته است مقرر می‌دارم و اگر

می خواهی برای تو به والیان دیگر شهرها بنویسم، سندر گفت برای من به والی مصر بنویس که سرزمین سبز و خرم و جایگاه کشاورزی است. عمر درباره او به عمرو عاص چنین نوشت: و سپس سندر آهنگ سرزمین تو دارد. سفارش رسول خدا را درباره او پاس دار. عمرو عاص زمینی را برای مدت زندگانی سندر در اختیار او گذاشت. سندر همه زندگی خود را همان جا سپری کرد و چون درگذشت آن زمین به حساب اموال خدا و در بیت المال منظور شد. آن زمین را بعدها اصبع پسر عبدالعزیز در اختیار گرفت و بر روی زمین هیچ مزرعه‌ی بهتر از آن برای خاندان اصبع وجود نداشت.

محمد بن عمر واقفی می گوید کشتزار و نخلستان اصبع امروز هم - دهه اول سده سوم - در مصر معروف است و در آن جا به بوستان مئیه می گویند.

کامل بن طلحه از ابن لهیعه، از عمرو بن شعیب از پدرش، از پدر بزرگش ما را خبر داد که می گفته است \* زنباع جذامی برده‌ی بی به نام سندر داشت او را در حالی که کنیزش را می بوسید دید بینی او را برید و او را اخته کرد. سندر به حضور پیامبر (ص) آمد، آن حضرت زنباع را فراخواند و به او فرمود بر بردگان چیزهایی را که توان و یارای آن را ندارند تحمیل نکنید و از آنچه خود می خورید به آنان بخورانید و آنچه خود می پوشید به ایشان بپوشانید اگر از آنان راضی هستید آنان را با خوبی نگهدارید و هرگاه ناخوش داشتید آنها را بفروشید و آفریدگان خدا را آزار و شکنجه مدهید. وانگهی هر برده را که مثله کنند یا او را با آتش شکنجه دهند آزاد است و وابسته خدا و رسول خداست. سندر بدین گونه آزاد شد و گفت ای رسول خدا! درباره من سفارش فرمای. آن حضرت فرمود من همه مسلمانان را درباره تو سفارش می کنم. هنگامی که رسول خدا رحلت فرمود سندر پیش ابوبکر آمد و گفت سفارش رسول خدا را درباره من پاس دار. ابوبکر برای او مقرری تعیین کرد و چون ابوبکر درگذشت سندر پیش عمر بن خطاب آمد و گفت سفارش رسول خدا را درباره من پاس دار، عمر گفت آری اگر دوست می داری پیش من بمانی همان چیزی را که ابوبکر برای تو مقرر داشت مقرر می دارم و گرنه جای دیگری را که دوست می داری انتخاب کن تا برای تو نامه بنویسم. سندر گفت مصر را دوست می دارم که سرزمین سبز و خرم و جایگاه کشاورزی است، عمر درباره او به عمرو عاص نوشت که سفارش رسول خدا (ص) را درباره سندر پاس دار. هنگامی که سندر پیش عمرو عاص رفت، عمرو خانه و زمین بزرگی از اموال بیت المال را در اختیار او گذاشت و سندر آن جا زندگی می کرد و چون درگذشت آن زمین و خانه گرفته شد.

عمرو بن شعیب می گوید، سپس آن مزرعه در اختیار اصبع بن عبدالعزیز گذاشته شد و امروز هم آن مزرعه از گزیده ترین اموال ایشان است.

کامل بن طلحه، از ابن لهیعه، از یزید بن ابی حبیب، از ربیعه بن لقیط تجیبی از عبدالله بن سندر از پدرش ما را خبر داد که می گفته است: \* برده زنباع بن سلامه بوده است، زنباع بر او خشم گرفته و بینی او را بریده و او را اخته کرده است. سندر به حضور رسول خدا آمده است و آن حضرت بازنباع درشتی فرموده و او را از زنباع گرفته و افزوده است هرکس برده خود را مثله کند آن برده آزاد خواهد بود. سندر گفته است ای رسول خدا درباره من سفارش فرمای و رسول خدا فرموده است من سفارش تو را به همه مسلمانان می کنم.

یزید بن ابی حبیب راوی این روایت می گوید سندر در آن هنگام کافر بوده است.

عبدالله بن صالح مصری، از حرمله بن عمران از گفته کسی که برای ایشان نقل کرده بوده است، از پسر سندر آزاد کرده و وابسته رسول خدا (ص) نقل می کند که می گفته است: \* روزی عمروعاص درحالی که ابن سندر و گروهی دیگر همراهش بودند حرکت کرد. ابن سندر و چند تن دیگر جلوتر از عمروعاص حرکت می کردند و گرد و خاک برانگیخته بودند. عمروعاص گوشه عمامه خود را بر بینی خود نهاد و گفت از غبار پرهیزید که از هر چیزی زودتر وارد دهان و بینی می شود و دیرتر بیرون می رود و چون بر ریه بنشیند مبدل به قرحه می شود. یکی از همراهان به آن گروه گفت کنار بروید همگان کنار رفتند جز ابن سندر کسی به او گفت تو چرا کنار نمی روی؟ عمروعاص گفت او را رها کنید که غبار شخص اخته زبانی نمی رساند. ابن سندر این سخن را شنید و خشمگین شد و گفت ای عمروعاص به خدا سوگند اگر مؤمن بودی مرا آزار نمی دادی. عمرو گفت خدایت بیامزد، سپاس و ستایش خدا را که من از مؤمنانم. ابن سندر گفت خود به خوبی می دانی که من از محضر رسول خدا خواستم درباره ام سفارش فرماید و فرمود همه مؤمنان را درباره تو سفارش می کنم.

## ابوفاطمه آزدی

محمد بن اسماعیل بن ابی فدیک، از حماد بن ابی حمید زرقی، از ابو عقیل که آزاد کرده و وابسته زرقی هاست، از عبدالله بن ایاس بن ابی فاطمه از پدرش، از پدر بزرگش ابوفاطمه ما را خبر داد که می گفته است: \* گروهی در محضر رسول خدا نشسته بودیم، فرمود چه کسی

دوست می دارد که همواره تن درست باشد و بیمار نشود؟ گفتیم ما چنین می خواهیم، فرمود خاموش! و نشان ناراحتی در چهره آن حضرت دیدیم، سپس فرمود آیا دوست می دارید که همچون خر چموش باشید؟ گفتیم نه، سپس فرمود آیا دوست می دارید که گرفتار باشید و گرفتاری مایه کفاره شما باشد؟ گفتیم آری. حضرت ختمی مرتبت فرمود به خدا سوگند که خداوند مؤمن را گرفتار می فرماید و می آزمايد و این را فقط برای گرامی داشت او انجام می دهد و مؤمن را در پیشگاه خدا منزلتی است که با عمل خود به آن منزلت نمی رسد مگر آنکه چندان گرفتار شود که بدان وسیله به آن منزلت برسد.

عبدالله بن یزید پدر عبدالرحمان مفری، از ابن لهیعه از حارث بن یزید حَضْرَمِی از کثیر اعرج، از ابوفاطمه که از اصحاب رسول خدا بوده است ما را خبر داد که می گفته است \* حضرت به من فرمودند پس از من فراوان سجده کن که هر کس برای خدا یک سجده کند حق تعالی او را در بهشت یک درجه بالا می برد و در اثر آن سجده یک خطای او را می بخشد.

## ابو جمعة

از اصحاب رسول خداست که نخست در شام می زیست و سپس به مصر کوچ کرد و آنجا ساکن شد و حدیثهایی از رسول خدا نقل کرده است.

محمد بن مصعب قرقسانی، از اوزاعی، از اُسَید بن عبدالرحمان، از خالد بن دُرَیْک، از عبدالله بن مُحیریز ما را خبر داد که می گفته است \* به مردی از اصحاب رسول خدا (ص) که گمان می کنم کنیه اش ابو جمعه بود گفتم برای ما حدیثی را که از پیامبر شنیده باشی نقل کن، گفت حدیث پسندیده ای برای تو می گویم. همراه رسول خدا (ص) چاشت می خوردیم، ابو عبیده بن جراح هم با ما بود، از رسول خدا پرسیدیم آیا کسی بهتر از ما هست؟ که ما همراه شما مسلمان شدیم و همراه شما هجرت کردیم. فرمود آری گروهی از امت من که پس از من می آیند و به من ایمان می آورند.



## ابوسُعد

از اصحاب پیامبر (ص) است که ساکن مصر شده است.<sup>۱</sup>

## عبدالرحمان بن عَدِيس بَلَوِي

از اصحاب رسول خداست و از ایشان حدیث شنیده است. او از کسانی است که برای محاصرهٔ عثمان به مدینه رفت و تا کشته شدن عثمان همان جا بود و از سران آنان شمرده می شود.

## ابوالشَمُوسِ بَلَوِي

از اصحاب رسول خداست که ساکن مصر شده است.

## طبقة نخست از محدثان مردم مصر که پس از اصحاب حضرت ختمی مرتبت آن جا بوده اند

## عبدالرحمان بن عُسَيْلَةَ صُنَابِحِي

کنیه اش ابو عبدالله و از مردم حَمِير و محدثی ثقة و کم حدیث بوده است. او از ابوبکر و عمر و بلال حدیث کرده است.

عبدالله بن نمیر، از محمد بن اسحاق، از یزید بن ابی حبیب، از مرثد بن عبدالله یزنی،

۱. کنیه سنان از اصحاب رسول خدا (ص) ابوسُعد است که در تن از ایشان از جبهه اند و دیگری به حمصی مشهور است. به ابن حجر عسقلانی، الاصابة، ج ۴، ص ۸۵ مراجعه فرمایید.

از خود عبدالرحمان بن عُسَیْلَةَ صُنَابِحِي<sup>۱</sup> ما را خبر داد که می‌گفته است \* فقط پنج شب پیش از آن که به حضور رسول خدا برسم این سعادت از دست من بیرون شد. در جحفه بودم که آن حضرت رحلت فرمود و من به حضور اصحاب آن حضرت که بسیار بودند رسیدم و از بلال دربارهٔ شب قدر پرسیدم گفت شب بیست و سوم است و آن شب مخواب و میارام.

### ابو تمیم جیشانی

محدثی ثقه بوده و از عمر و علی که خداوند از ایشان خشنود یاد روایت کرده است. او در روزگاران بسیار گذشته یعنی به سال هفتاد و هفت یا هفتاد و هشت به روزگار حکومت عبدالملک بن مروان در گذشته است.

### عبدالله بن زُرَیر غافقی

محدثی ثقه بوده و او را حدیثهایی است از عمرو و علی روایت کرده و همراه علی علیه السلام در جنگ صفین شرکت کرده است و به سال هشتاد و یک به روزگار حکومت عبدالملک بن مروان در گذشته است.

### برادر وَهَب جیشانی

جیشان شاخه‌یی از قبیلهٔ قضاة است. نام پدر وَهَب ديلم و او پسر هوشع بوده است. او محدثی ثقه و کم حدیث بوده است.

### عبدالرحمان بن شِمَاسَة

حدیث او پسندیده بوده است.

۱. نام شاخه‌یی از قبیلهٔ بحایر است. به ابن حزم اندلسی، جمهرة انساب العرب، ص ۴۰۶ مراجعه فرمایید.

## طبقه دوم

### ابوالخیر

نامش مرثد و پسر عبدالله یزنی و از قبیله حمیر است. محدثی مورد اعتماد و فاضل و عابد بوده است. به سال نود و روزگار ولید بن عبدالملک درگذشته است.

### ابوعبدالرحمان حُبلی

نامش عبدالله و نام پدرش یزید و از قبیله حمیر بوده است. او ثقة بوده و گاهی از عبدالله پسر عمروعاص روایت کرده است.

### ابوقیس

آزادکرده و وابسته عمروعاص و انشاءالله مورد اعتماد بوده است، گاهی از عمروعاص روایت کرده است.

### وَرْدَان

آزادکرده و وابسته عمروعاص بوده است. کنیه اش ابو عبیدالله است از او هم گاهی روایت شده است. بازار وردان مصر به نام او نامگذاری شده است.

### قنبر

آزادکرده و وابسته عمروعاص است. گاهی از او روایت شده است.

## علی بن رباح لخمی

مصریان نام پدرش را با تشدید و عراقیان بدون تشدید نقل می‌کنند. محدثی ثقه بوده و از عمر و عاص و جز او روایت کرده است.

## ابوعُشانة معافری<sup>۱</sup>

نامش حی و نام پدرش یؤمن است. او را چند حدیثی است. گاهی از او روایت شده است. او به سال یکصد و هیجده روزگار هشام بن عبدالملک درگذشته است.

## ابوقبیل معافری

نامش حی و نام پدرش هانی است، او می‌گفته است کشته شدن عثمان را به خاطر دارم، او را هم چند حدیثی است و گاهی از او روایت شده است و چندان زنده مانده که به سال یکصد و بیست و هفت به روزگار مروان بن محمد درگذشته است.

## عبدالله بن هبيرة سبائی

او را چند حدیثی است و به روزگار حکومت یزید بن عبدالملک درگذشته است.<sup>۲</sup>

## شُفَى بن ماتِع اصبیحی

از قبيلة حَمیر است و او را چند حدیثی است و به روزگار حکومت هشام بن عبدالملک درگذشته است.

۱. از قبيلة های ساکن سن که گروهی از ایشان به مصر و گروهی به اندلس کوچ کرده‌اند. جمیرة انساب العرب، ص ۴۱۸.

۲. یزید بن عبدالملک از سال ۱۰۱ تا سال ۱۰۵ هجری حکومت کرده است. به زرکلی، الاعلام مراجعه فرماید.

## شیم بن بیتان

او را چند حدیثی است.

## مِشْرَح بن هَاعَان

کنیه‌اش ابو مُضْعَب و او را چند حدیثی است.

## ابوالهیثم

نامش سلیمان و نام پدرش عمرو و نام نیای او عبد عُنْتُواری<sup>۱</sup> است. او دوست و شاگرد ابوسعید خدری بوده است.

## طبقه سوم

### یزید بن ابی حبیب

کنیه‌اش ابورجاء و آزاد کرده و وابسته‌ی خاندان عامر بن لُوی قریش است، محدثی ثقة و پرحديث بوده و به سال یکصد و بیست و هشت به روزگار حکومت مروان بن محمد درگذشته است.

۱. از شاخه‌های قبیله کنانه است. به ابن حزم، جمهرة انساب العرب، ص ۴۶۵ مراجعه فرمایید.

### جعفر بن ربیعة

بن عبدالله بن شرحبیل بن حسنة ازدی هم‌پیمان خاندان زهرة بن کلاب است. شرحبیل بن حسنة یکی از فرماندهان سپاهیان اعزامی ابوبکر به شام بوده است. جعفر به مصر به سال یکصد و سی و دو درگذشته و محدثی ثقة بوده است.

### عبدالله بن ابی جعفر

آزادکرده و وابسته امویان است. محدثی مورد اعتماد و به روزگار خود بازمانده دانشمندان بوده است. او به سال یکصد و سی و پنج یا یکصد و سی و شش درگذشته است.

### بکر بن سواده جذامی

ان‌شاءالله مورد اعتماد بوده است و به روزگار حکومت هشام بن عبدالملک درگذشته است.

### عبدالله بن رافع غافقی

از قبیله حمیر و او را چند حدیثی بوده است و به روزگار حکومت هشام بن عبدالملک درگذشته است.

### ولید بن ابی عبدة

آزادکرده و وابسته عمروعاص است و او را چند حدیثی بوده است.

## سعید بن ابی هلال

ان شاء الله ثقة بوده است.

## زهرة بن معبد

کنیه اش ابو عقیل بوده است.

## طبقه چهارم

### عمر و بن حارث بن یعقوب

آزاد کرده و وابسته انصار و ان شاء الله ثقة بوده است. او به سال یکصد و چهل و هفت یا یکصد و چهل و هشت به روزگار حکومت ابو جعفر منصور دوانیقی در گذشته است.

### خيوته بن شريح

کنیه اش ابو یزید و ملقب به تجیبی و از قبیله کنده و محدثی ثقة بوده است. و به روزگار خلافت ابو جعفر منصور در گذشته است.

### موسی بن علی بن رباح لخمی

ان شاء الله ثقة بوده است.

۱. توجه دارید که این کلمه تصغیر کلمه علی است.

سگی بن ابراهیم می گوید، بد سال یکصد و شصت و چهار به مصر رفتم به من گفته شد موسی بن علی در اسکندریه در گذشته است.

محمد بن عمر واقفی می گوید موسی بن علی به سال یکصد و شصت و سه و روزگار نکوست مهدی عباسی در گذشته است.

### سعید بن ابی ایوب

محمد بن ثقفی و استوار بوده است، نام ابوایوب مقلاص است.

### عبدالرحمان بن شریح

حدیثهای او ناشناخته بوده است و به سال یکصد و شصت و هفت و روزگار خلافت مهدی در گذشته است.

### عیاش بن عباس قتبانی\*

### یحیی بن ایوب غافقی

حدیثهای او ناشناخته بوده است.

### طبقه پنجم

### عبدالله بن عقبه بن لهیعة خضرمی

از نوادگان و کنیه اش ابو عبدالرحمان و محدثی ضعیف بوده و حدیث بسیاری در سینه داشته



است. کسانی که در آغاز کار او از او حدیث شنیده‌اند شنیده‌هاشان بهتر و خود او هم در روایت خویش نکوتر از پایان عمر خویش است. با این حال مردم مصر می‌گویند که او هیچ‌گاه گرفتار اختلال و درآمیختگی نشده است و آغاز و پایان کارش پسندیده و یکسان بوده است ولی گاهی چیزهایی را که از گفته‌ها و احادیث او نبوده است بر او می‌خوانده‌اند و او سکوت می‌کرده است. و چون در این باره به او گفته شد پاسخ داد که گناه من چیست. مردم کتاب و نوشته‌یی را می‌آورند و می‌خوانند و برمی‌خیزند و اگر از من پرسند بدون تردید به آنان خبر می‌دهم که از حدیث من نیست.

گوید عبدالله بن عقبه بن لهیعه - ابن لهیعه - به روز یکشنبه نیمه ماه ربیع الاول سال یکصد و هفتاد و چهار و به روزگار خلافت هارون درگذشت.

### لیث بن سعد

کنیه‌اش ابو حارث و آزاد کرده و وابسته قبیله قیس بوده است. او به سال نود و سه یا نود و چهار در حکومت ولید بن عبدالملک زاده شد. محدثی ثقه و پرحدیث آن هم احادیث صحیح بوده است و به روزگار خود در مصر مستقلاً فتوی می‌داده است، او از مردان مهتر و خردمند و بخشنده بوده و همواره میهماندار بوده است.

لیث بن سعد به روز جمعه چهارده شب باقی مانده از شعبان سال یکصد و شصت و پنج به روزگار خلافت مهدی عباسی درگذشته است.

### مفضل بن فضالة قینی

او قاضی مردم مصر بود و حدیث او ناشناخته بود.

### رشدین بن سعد قینی

او همان رشدین بن ابی رشدین است. محدثی ضعیف بوده است و به سال یکصد و هشتاد و هشت در خلافت هارون درگذشته است.

## عوث بن سلیمان حَضْرَمِی

روزگار خلافت مهدی در گذشته است.

بکر بن مُضَرّ\*

نافع بن یزید\*

طبقه ششم

## عبدالله بن وَهَب

عبدالله بن وهب از محدثان بزرگ قریش بوده است. او مردی بسیار عالم بوده است و در احادیثی که آنها را با الفاظ صحیح نقل می کرده مورد اعتماد بوده است، و احادیثی را از راوی نخستین بدون واسطه از او روایت کرده باشد با حذف سلسله اسناد نقل می کرده است.

## عبدالله بن صالح جُهَنی

عبدالله بن صالح از اصحاب ائمه اطهار و دیر لیس بن سعد و روایت کننده احادیث او بوده است، او به روزگار خلافت ائمه اطهار در حرم سال دویست و بیست و سه به روزگار خلافت معتصم در گذشته است.

سعید بن عَفِیر\*

سعید بن ابی قَرِیم\*

## یحیی بن بُکَیز\*

## عبدالله بن عبدالحکم\*

## عمرو بن خالد

شاگرد زهیر بن معاویه بوده است.

## نُعَیم بن حَمَاد

او خراسانی و از مردم مرو بوده است، او به جستجوی فراگیری حدیث روزگاری دراز در عراق و حجاز به سر برد و فراوان فراگرفت و سپس به مصر کوچ کرد و همان جا ساکن شد تا آنکه به روزگار خلافت معتصم او را از مصر به درگاه خلیفه بردند و از او درباره قرآن – قدیم یا حادث بودن آن – پرسیدند او از پاسخ دادن بدان گونه که ایشان می خواستند خودداری کرد. بدین سبب در سامرا زندانی شد و همچنان در زندان ماند و سرانجام به سال دویست و بیست و هشت در زندان سامراء درگذشت.

پایان طبقات محدثان مصر

## کسانی که در ایله<sup>۱</sup> بوده‌اند

### طلحه بن عبدالملک ایللی

محدثی ثقه بوده است مالک بن انس و جز او از وی روایت کرده‌اند.

### عقیل بن خالد

شاگرد و مصاحب زهری و محدثی ثقه بوده است.

### ابوصخر ایللی

نامش یزید و پدرش ابوسمیه بوده است. حدیث ابوصخر پسندیده است.

محمد بن عمر واقدی ما را خبر داد که: ابوصخر مردی عابد بوده است و همه شب تا بامداد نماز می‌گزارده و می‌گریسته است. در خانه او زنی یهودی هم ساکن بوده که بر او رحمت می‌آورده و به سبب گریه او می‌گریسته است. ابوصخر شبی ضمن دعاهاى خود چنین گفته است، پروردگارا! این زن با آنکه یهودی است و آیین او مخالف آیین من است از رحمت بر من می‌گیرد. بدینپی است که تو سزاوارتری که بر من رحمت آوری.

گوید ابوصخر ایللی همه ساله همراه محمد بن منکدر و صفوان بن سلیم و یزید بن خصیفه و سلیمان بن سحیم و ابوحازم به مکه می‌آمدند و به دیدار عمر بن ذر می‌رفتند او برای ایشان داستان‌های عبرت‌آموز می‌گفت و کار آخرت را به آنان تذکر می‌داد و در همه روزها و شبهای موسم کارشان بدینگونه بود تا موسم سپری می‌شد، آن گروه پس از آن تا موسم بعد با یکدیگر دیدار نداشتند.

۱. نام مدبری در شمال سرفی حلب عقیه که از دربار باقر بن و سبطی به لحاظ بازرگانی و عطاسی بسیار ارزشمند بوده است. برای آگاهی بیشتر به مقاله اتصال بازنولد (W. Barthold) در د نزه المعارف السلاه مراجعه فرماید.

## رُزِيقُ بِنِ حَكَم

محدثی ثقة بوده است.

## حسین بن رُستم\*

## یونس بن یزید ایلی

مردی شیرین سخن و دارای حدیثهای دلپذیر بسیار بوده است و گفته‌اش حجت نیست و گاه حدیثهای ناشناخته می‌آورده است.

## عبدالجبار بن عمر ایلی

کنیه‌اش ابوصباح و محدثی ثقة بوده است. او از یزید بن ابی سُمیه از ابن عُمَر از رسول خدا (ص) حدیثی روایت می‌کند که درباره کشیده شدن دامن پیراهن بر زمین همان چیزی را فرموده است که درباره ازار فرموده است.

## عبدالله بن مبارک و ابوعبدالرحمان مُقری و جز آن دو\*

در افریقیه این محدث بوده است

## خالد بن ابی عمران

او از مردم تونس افریقیه است که ان شاء الله ثقة بوده است و تدلیس نمی‌کرده است.

## در اندلس این محدث بوده است

### معاویة بن صالح خَضْرَمِی

او قاضی مردم اندلس و محدثی ثقه و پرحدیث بوده است. او در همه عمر فقط یک بار حج گزارد و چون از مدینه عبور کرد گروهی از محدثان عراقی با او دیدار کردند. در این سفر حج عبدالرحمان بن مهدی و زید بن حباب عکلی و محمد بن عمر واقدی و حماد بن خالد خیاط و معن بن عیسی با او دیدار کردند.

پایان جزء نهم از کتاب طبقات که پایان جزو بیست و دوم از نسخه ابن حیویه است.  
و سپاس خداوند پروردگار جهانیان را و درود و سلام فراوان خدا  
بر سرور ما محمد نبی و آل اطهار او باد،  
و ان شاء الله در جزء دهم طبقات زنان خواهد آمد.  
پایان جلد هفتم از چاپ زاخو و احسان عباس و محمد عبدالقادر عطا